



آثار الباقیه و

کتاب هموزی در نحو اوزم

بیرونی قطع نظر از مقام شامخ علمی و نیز گذشته از ژرف بینی خاص وی در مسائلی که مطرح ساخته است، امتیاز دیگری دارد، امتیازی خاص که شاید جز او تنها تنی چند از دانشمندان اسلام واجد آن بوده‌اند. این امتیاز در آمیختن روش علمی با تجربه عملی است در بحث از مسائل.

چنانچه میدانیم در طول بیش از دوازده قرن عموم دانشمندان اسلام برای شناخت حقایق جهان از قیاس برهانی استفاده میکردند، محصول قیاس برهانی (که عبارت از ترتیب مقدمین است برای گرفتن نتیجه) استخراج حکم کلی عقلی است که بر مصداق‌های خارجی منطبق شود، در گذشته و حال یا آینده. آنان در روشهای تحقیقی خود بآنچه با دنیای خارج مربوط است - تجربه - کمتر اعتماد داشتند و میگفتند تجربه آزمودن حقیقت خارجی است و میدانیم که بحکم (الشیی اذالم ینشخص لم یوجد) در خارج تنها جزئیات وجود دارد و حکم جزئی موجب اثبات حکمی برای جزئی دیگر نمیشود و بقول معروف (الجزئی لایکون کاسباً ولا مکاسباً). تنها در این قلمرو وسیع - خاصه در منطقه شرقی سرزمین‌های مسلمان نشین - چند دانشمند دلساده میشود که برای شناخت حقیقت اشیاء از برهان و تجربه هر دو استفاده کرده‌اند.

بدون شك ابوریحان بیرونی فرد شاخص این دسته است، اما آنچه شایسته ذکر است

* استاد دکتر سید جعفر شهیدی. رئیس دانشمند و صاحب نظر سازمان لغت نامه دهخدا استاد محقق دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

اینکه وی این روش دقیقی را هنگامی بکار میبرد که زمینه بحث در حدود معقولات و یا محسوسات است و هنگامیکه مسائل مورد بحث وی بمرحله منقولات صرف می‌رسد، چون برای شناخت حقیقت مدرکی جز روایت ندارد، ناچار از شهرت زمان خویش پیروی میکند. اینگونه وقایع باز بوده‌است؛ یکی حوادثی که در عصر وی رخ داده است و او آنرا از بازگوینده‌ای شنیده است؛ چون دقت علمی بیرونی بر ماسلم است، بدستی این وقایع میتوان اعتماد بیشتری داشت اما درباره بازگویی حوادثی که قرن‌ها پیش از زمان وی رخ داده است و ابوریحان برای این حوادث مدرکی جز روایات سلف نداشته است چنین وقایع را فقط بصرف اینکه بیرونی بازگوینده و ثبت‌کننده آن است نمیتوان با قطعیتی تلقی کرد که اظهار نظر در مسایل معقول و یا محسوس را از این عالم بزرگ میپذیریم. بدیهی است که نقل این داستانها برای وی منقصتی ندارد زیرا او در عصر خود جز نقل، مدرکی نداشته است.

در مسائل تاریخی نظیر چنین ترك اولی را در آثار جز بیرونی نیز میبینیم. مثلاً ابن خلدون که در مقدمه تاریخ خود روشی چنان علمی را برای پژوهش در مسائل تاریخی نشان میدهد هنگامیکه وارد متن تاریخ میشود شیوه سلف را پیش میگیرد. باری در صفحه ۴۶ از کتاب آثار الباقیه چاپ لایپزیک، عبارتی آمده که ترجمه آن چنین است:

قتیبة بن مسلم باهلی کسانی را که خط خوارزمی نیک مینوشتند و اخبار آنان را میدانستند و علوم آنان را درس میگفتند هلاک کرد و آنان را یکبار نابود ساخت و نیز در صفحه (۴۸) ضمن بحث از ماههایی که در تاریخ قدیم بکار میرفت و اینکه مردم خوارزم در تاریخ خود بمردم سغداقتدا میکنند چنین آمده است:

«چون قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان خوارزم را کشت و کتابها و نامه‌های آنانرا سوزاند مردم خوارزم امی ماندند و در آنچه بدان محتاج بودند بحافظه اعتماد می‌کردند چون روزگاری برآمد آنچه در آن اختلاف داشتند فراموششان شد و آنچه را بر آن متفق بودند حفظ کردند و الله اعلم.»

تا آنجا که میدانیم سخن از کتاب سوزی فاتحان صدر اسلام^۱ در دوجا آمده است یکجا در باره کتابخانه اسکندریه و دیگری درباره کتابهای علمی خوارزم. علمای اسلام و دانشمندان غرب داستان کتاب سوزی فاتحان مسلمان را چه در اسکندریه و چه در خوارزم با دیده انکار و یا تردید نگریستند. بی‌اساس بودن داستان کتابخانه اسکندریه بخوبی روشن شده است و کوشش محققان غربی و نتیجه تحقیقات آنان بدانجا رسید که مآخذ داستان کتاب سوزی مسلمانان در اسکندریه مقدم بر قرن ششم هجری مقدم نیست؟ و جز نوشته عبداللطیف بغدادی (۵۵۵-۶۲۹) هجری قمری) چنین حکایتی در هیچ سندی نیامده است و قفطی و حاج خلیفه و دیگران از نوشته

۱- این دوره را پایان قرن اول هجری محدود باید کرد.

بغدادی متأثراند و معلوم کردند که این کتاب‌خانه سالها پیش از ورود عمرو بن عاص به سرزمین مصر طعمه آتش شده است. اما کتاب سوزی و عالم کشی قتیبة بن مسلم در خوارزم چنانکه می بینیم در آثار الباقیه آمده است.

این بنده در بیست و چند سال پیش که برای اولین بار این داستان را در آثار الباقیه خواندم تا با امروز در حدود توانائی خود دربارهٔ آن بجستجو پرداختم و بقدر امکان اسناد قدیم و آراء دانشمندان جدید را از شرق و غرب بررسی کردم حاصل این کوشش آنست که برای این داستان نیز در کتب متقدمان سندی جز آنچه بیرونی نوشته است در دست نیست. محققان غرب چه آنانکه مستقیماً در بارهٔ بیرونی تحقیقاتی دارند و چه آنان که در بارهٔ خوارزم مطالبی نوشته اند این قسمت از نوشتهٔ بیرونی را با تردید تلقی کرده اند چون آنان نیز برای آن هیچگونه سندی یا مؤیدی نیافته اند. کتابهای فتوح یا تاریخ که تحریر و تألیف آن مقدم بر عصر بیرونی است با آنکه جزئیات بی ارزش را استقصا کرده است، اشارتی از کشته شدن عالمان خوارزم و سوختن کتابهای علمی این سرزمین بدست قتیبة بن مسلم را در بر ندارد.

همچنین بگفتهٔ مستشرق فقید بار تولد هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد در فتوحات اسلامی مخالفتی از طرف عالمان دینی در مقابل فاتحان عرب بعمل آمده است نه در خوارزم نه در جای دیگر. بنا بر این احتمال آنکه حس انتقام جوئی قتیبة بن مسلم محرك او بر ارتکاب چنین کاری بوده است منفی است. طرز تربیت قتیبة نیز چنان نبوده است که او را مسلمان متعصب بر آورد. وی در سال ۴۹ هجری متولد شده و در سال ۹۶ کشته شده است. دوران زندگی او در شاه و دستگاه معاویه گذشته است. او نه در شمار تابعین است و نه تربیت تابعین را داشته است. نه حافظ قرآن است و نه راوی حدیث. پس بنظر می رسد هیچگونه تعصبی علیه علوم مردم غیر مسلمان نداشته است و برعکس چنان که نوشته اند مردی شعر دوست و شاعر بوده است. از این گذشته فاتحان مسلمان از آغاز تنها بدو چیز توجه داشتند:

۱- نشر کلمهٔ توحید اگر حقیقتاً مسلمان بودند.

۲- جمع آوری مال و مکنت اگر بدین قصد به غزو می رفتند. و قتیبه از این دسته است. در دورهٔ فتوحات چون همه جا نیروی نظامی سبب غلبه بود مجالی برای بحث و مناظره نمی ماند تا تصور کنند کتاب و کتابخانه در تربیت فکری مردم برای مقابله و معارضه بادین تازه عامل مؤثر بشمار است. کتاب سوزی در ممالک اسلامی هنگامی آغاز میشود که در مدرسه ها از سلاح منطقی برضد دین استفاده می کردند. یعنی از دوره ای که مجادله های منطقی متداول گردید و مناقشات فلسفی بین مردم منتشر شد. پس این پرسش پیش می آید که ابوریحان این حکایت را از کجا گرفته است. زاخاؤو معتقد است وی داستان آتش سوزی «تخت جمشید» را در خاطر داشته و سپس مطلب در ذهن او تخلیط شده و بدین صورت در آمده است. بار تولد این نظریه را در حاشیهٔ صفحهٔ اول کتاب ترکستان خود آورده است اما چنین احتمالی در بارهٔ مردی مانند ابوریحان بعید بنظر میرسد.

کسی که برای اطمینان از اثر زمر در کوری چشم افعی بچنان آزمایش های مکرر می پردازد

چگونه دوداستان جداگانه‌را که تاریخ وقوع آن‌قرنها باهم فاصله دارد بایکدیگر می‌آمیزد، تقوای علمی بیرونی نیز تابدان درجت است که نمیتوان گفت بخاطر تعصب ملی و کینه‌ای که از پسر مسلم دردل داشته داستانی راساخته وبدونسبت داده است. وی در مقدمه کتاب آثار- الحاقیه دربودن از تعصب کورکورانه و پیروی نکردن از هوای وهوس را از مختصات تحقیق در مسائل علمی میشمارد. شك نیست که بیرونی درنقل این داستان سندی داشته است، اما این سند در شمار معظم اسنادی که بیرونی نظریه‌ی علمی خود را براساس آن استوار می‌سازد، تجربی وقلمی نیست. از نوع گفتاری است که بین عامه مردم خوارزم شیوع داشته است. مانند داستان آمدن سیاوش و کیخسرو بدان سرزمین و افسانه‌هایی دیگر درمورد تاریخ پادهاشان که ابوریحان آنرا در کتاب خود آورده است. این روایات در شمار افسانه و داستان است نه تاریخ. بنظر میرسد که داستان کتاب سوزی درخوارزم سالها پیش از تولد ابوریحان بین مردم آنجاشیوع داشته است و از نوع حکایات نهای است که در بین بعض اقوام وملل هنوز هم باقی است. داستان مردمی که میخواهند تفصیر یا قصور گذشته خود را بگردن دیگری بیندازند.

چهل این داستان شاید بیش از یک قرن بر عصر ابوریحان مقدم نباشد، عصری که استیلای خلفا بر ممالک فتح شده خاصه نواحی شرق ضعیف شده واستقلال‌های محلی پدید آمده است. عصری که ملتها ومردم سرزمین‌های رها شده بفکر احیاء مفاخر گذشته می‌افتادند. برای از بین بردن مدارک علمی خوارزم چه کسی را درخور تراز قتیبه میتوان یافت. قتیبه رابیشتر تاریخ نویسان بصورت هیولای مرگوبه ویرانی در آورده‌اند، در حالیکه وی با آنکه مردی بی رحم است تا این اندازه خونخواری و درندگی نداشته است. آنچه گزارش نویسان مخالف وموافق یعنی باهلیان و تمیمیان بر آن اتفاق دارند، اینست که قتیبه مردی بی باک، تندخو، سخت دل بوده است. اما کشتار وغارت‌هایی که بدونسبت داده‌اند خالی از مبالغه نیست ومنشاء آن اختلاف سلیقه تمیمیان و باهلیان در توجه کارهای اوست. باهلیان که قتیبه از آن تیره است، از تیره‌های قیس غیلان وبه پستی وبی‌مقداری شهو رند تا آنجا که نوشته‌اند:

«عربی مردی را در راه دید واز او پرسید از کجائی گفت از باهله مرد بر او رحمت آورد. باهلی گفت ترا بگویم که باهلی اصیل نیستم و از موالی آنان باشم. مرد دست وپای او را بوسید و چون از وی سبب پرسید گفت برای آنکه خداوندی که ترا در دنیا بدین مصیبت مبتلا کرده است حتماً در آخرت بتو عوض میدهد».

رقیب این تیره تمیمیان‌اند که کشته قتیبه و کعب بن حسان تمیمی از این تیره است، و کعب در آغاز از سرداران سپاه قتیبه بود، دو قبيله باهله و تمیم در دوران امارت قتیبه با او در خراسان بودند. و هر دو تیره کوشیده‌اند تا کشتار و خرابکاری او را بیش از آنچه بوده است نشان دهند، باهلیان بخاطر آنکه از اوقهرمانی بسازند و تمیمیان از آنجهت که او را دشیمی بنمایند، گمان دارم در آغاز استقلال حکومت‌های محلی، هنگامی که امرای خوارزم خواسته‌اند برای سرزمین خود پیشینه علم وفرهنگ کهن اثبات سازند، قتیبه را عامل نابودی آن معرفی کرده‌اند. بنابراین این داستان را پایه‌ای نیست. علاوه بر آنچه نوشته شد فتح خوارزم بر طبق نوشته بلاذری وطبری با ممالحه گونه‌ای انجام یافته و مستلزم چنان کشتار آتش سوزی نبوده است.